

از مجموعه گفتارهای یک شورشی

کمون پاریس

پیتر کراپوتکین

ترجمه: ناصر بایزیدی

I

در هجدهم مارس، پاریس علیه دولتی درمانده و منفور به پا خاست و استقلال و آزادی خود را اعلام کرد. سرنگونی دولت مرکزی به صورت خود به خودی، بدون رعب و وحشتی که ذاتی هر انقلابی است، اتفاق افتاد: در این روز نه یک گلوله شلیک شد، و نه خونی روی سنگرها ریخته شد. حاکمان با دیدن مردم مسلح در خیابان‌ها ناپدید شدند؛ نیروها شهر را پاکسازی کردند؛ مقامات عالی‌رتبه شتابناک به ورسای گریختند، و هر آنچه را که ممکن بود با خود بردند. باد بهاری باتلاق پوسیده‌ی دولت را فرونشاند و تبخیر کرد، و پاریس قرن نوزدهم، بدون ریختن قطره‌ای خون، از بوی متعفن‌ی که شهر بزرگ را آلوده کرده بود، رها شد. این انقلاب مسالمت‌آمیز دوران جدیدی را در مجموعه‌ی انقلاب‌ها گشود، و بشر را از بردگی به سوی آزادی رهنمون ساخت. تحت نام کمون پاریس، ایده‌ی جدیدی شکل گرفت، که به نقطه‌ی اصلی تمام انقلاب‌های آینده بدل شد. مانند تمام ایده‌های بزرگ، این ایده زاده‌ی مفاهیم یک دانشمند یا فیلسوف نبود؛ بلکه به وسیله‌ی افکار و کار جمعی تمامی مردم در وجود آمد. این ایده در آغاز بسیار مبهم بود؛ حتی کسانی که درصدد اجرای آن بودند و تمام زندگی خود را وقف آن کرده نیز به تمامی اهمیت آن را درک نکردند. آنها به انقلابی که خود

برپا نمودند، آگاه نبودند؛ بزرگی اصل جدیدی را درنیافتند که برای تحقق آن تلاش می‌کردند. تنها در کار فکری بعدی بود که این اصل جدید در عدالت و زیبایی خود، روشن و نمایان و تعریف شد. پنج، شش سال پیش از رویداد کمون، در عصر پیشرفت نیرومند سوسیالیسم، این پرسش اساسی در برابر سازمان‌دهندگان انقلاب اجتماعی آینده نمایان شد: دستیابی به روشی سیاسی برای گروه‌بندی سیاسی جوامع، که بیشتر متناظر با آن انقلاب اقتصادی بزرگ باشد که نظام صنعتی موجود از نسل ما می‌خواهد و به نابودی مالکیت خصوصی و فراهم نمودن بهره‌وری عمومی از ثروت‌های انباشته شده‌ی نسل‌های گذشته می‌انجامد، ضروری بود. انجمن بین‌المللی کارگران به این پرسش پاسخ داده است. انجمن بین‌المللی کارگران می‌گوید - یک گروه نمی‌تواند به یک ملت محدود شود: باید از مرزهای ساختگی عبور کند. و به زودی این ایده‌ی بزرگ ذهن و قلب مردم را تسخیر کرد. با تعقیب دسته‌های ارتجاعی، این ایده از بین نرفت؛ به محض اینکه موانعی که در رشد آن خلل ایجاد می‌کرد به فرمان مردم شورشی از میان رفت، سرشار از قدرت و نیرومندی دوباره پدیدار می‌شد. اما چنین انجمن گسترده‌ای چه خواهد بود؟ دو ایده‌ی قدرتمند به این پرسش پاسخ می‌دهند: دولت مردمی یا آنارشی. سوسیالیست‌های آلمانی می‌گویند که تمام ثروت انباشته شده می‌بایست در دستان دولت متمرکز شود، که آن را در اختیار انجمن‌های کارگری قرار می‌دهد، تولید و مبادله را سازماندهی می‌کند و بر زندگی و کار جامعه نظارت می‌کند. سوسیالیست‌های باتجربه‌تر از نژاد لاتین به این موضوع اعتراض می‌کنند، که چنین دولتی - حتی اگر می‌توانست وجود داشته باشد، - به استبداد موحشی بدل می‌شود. این آرمان که از گذشته به عاریت گرفته شده است، با آرمان جدید - آنارشی، یعنی نابودی کامل دولت و سازماندهی بر اساس اتحاد

آزاد نیروهای مردمی، بر اساس توافق داوطلبانه‌ی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، به مخالفت برمی‌خیزد. بسیاری از حامیان دولت مردمی، که کمترین آلودگی را به تعصبات دولتی دارند، در آنا‌رشی بیشترین سازماندهی را می‌بینند؛ اما آرمان‌های آنا‌رشیستی از نظر آنها، آنقدر از ما دور هستند، که پرداختن به آنها بی‌معنی است. از سویی دیگر، تئوری آنا‌رشیستی تا درجه‌ای عاری است از صورتبندی مشخص و روشنی برای تعیین نقطه‌ی اصلی، ساماندهی مفاهیم خویش و اثبات اینکه متکی بر خواست خود مردم است. اتحاد کورپراتیوهای صنعتی و گروه‌های مصرف‌کننده، که فراتر از مرزهای ساختگی و دولت‌های موجود بودند، در آن زمان غیرممکن به نظر می‌رسید. علاوه بر این، روشن بود، که نمی‌توانست تمام مظاهر انسانی را دربرگیرد. لازم بود فرمول قابل دسترس‌تر و روشن‌تری برای آنا‌رشی پیدا شود. اگر کار درباره‌ی تدوین فرمول تئوریک بود، می‌گفتیم: تمام تئوری‌ها را رها کنید! اما تا زمانی که ایده‌ی جدید تعریف روشن و دقیقی نداشته باشد، اذهان را نمی‌تواند تسخیر کند و مبارزه‌ی قاطعی را برنمی‌انگیزاند. مردم از ناشناخته‌ها هراسان‌اند و تا زمانی که ایده‌ی کاملاً تعریف شده و صورتبندی واضحی به عنوان یک نقطه اتکاء نداشته باشند، دست به عمل نمی‌زنند. این نقطه اتکاء را خود زندگی به آنان گوشزد کرده است.

در خلال پنج ماه محاصره، پاریس منزوی دریافت که مازاد اقتصادی، ابزارهای اخلاقی و فکری و قدرت ابتکار آن تا چه حدی است. او دید که باند وراجان، که قدرت را به دست گرفته بودند، قادر به سازماندهی دفاع از فرانسه در برابر دشمنان خارجی یا بازسازی وضعیت داخلی آن نیستند. دریافت که دولت مرکزی مانع هر گونه تجلی آزادانه‌ی افکار و

نیروی شهرهای بزرگ است، و دولت در دفع ضربات ناتوان است و نمی‌تواند تکامل بشر را تسهیل بخشد. در دوران محاصره، پاریس وحشتناکترین فقر را، فقر کارگران و مدافعان خود را همراه با تجمّل گستاخانه‌ی ولگردان حاکم تجربه کرد. و پی برد که دولت مرکزی عامل نابودی تمام آرزوهای وی برای رسیدن به آزادی و نابودی این رژیم منفور بود. طبیعتاً این فکر در وی به وجود آمد که پاریس را به یک کمون مستقل بدل کند، تا بتواند هر آنچه را که اندیشه آزاد مردم به آن دیکته می‌کرد، به انجام برساند! کلمه "کمون" آن هنگام بر تمامی لبها جاری بود.

کمون 1871 - اولین کوشش بود. در پایان جنگ ظهور کرد، با دو ارتشی که می‌خواستند برای سرکوب مردم دست به یکی کنند، محاصره شده بود، کمون جسارت در پیش گرفتن راه انقلاب اقتصادی را نداشت. آشکارا خود را یک کمون اجتماعی تلقی نمی‌کرد، عزمش را برای آغاز سلب مالکیت سرمایه و سازماندهی کار جزم نکرد بود. به طور کامل سنت و نمایندگی‌های دولت را از بین نبرد، و درصدد برنیامد که در کمون، سازمانی که خود در اعلام استقلال و آزادی فدراسیون کمون در نظر داشت، به اجرا درآورد. اگر کمون پاریس چند ماه بیشتر دوام می‌آورد، طبیعتاً سیر رویدادها آن را به مسیر انقلاب اقتصادی سوق می‌داد. چهار سال قیام‌های بی وقفه لازم بود، تا سلطنت به جمهوری بورژوازی تبدیل شود؛ جای شگفتی نیست، که مردم پاریس نمی‌توانست در مدت زمان کوتاهی دولت راهزنان را به کمون آنارشیستی دگرگون سازد. انقلاب آینده کمونیستی خواهد بود و هر آنچه را که کمون پاریس نتوانست انجام دهد، به انجام خواهد رساند.

کمون سقوط کرد، و بورژوازی از روی ترس و جبن، از مردم انتقام گرفت که با تلاش‌های خویش عامل رسیدن

به آزادی بودند. و ثابت کرد، که جامعه‌ی مدرن
براستی به دو طبقه تقسیم شده است؛ از یک سو،
کارگرانی که بیش از نیمی از تولیدات خود را به
بورژوازی می‌دهند و به راحتی خطاهای اربابان خویش
را می‌بخشند؛ از سویی دیگر - بیکاره‌هایی با خوی
جانوران وحشی، که از بردگان خویش نفرت دارند و
حاضرند برای کوچکترین گناهی آنها را تکه‌تکه
سازند. پاریس را با نیروها محاصره کردند و تمام
راههای خروجی را بر روی مردم بستند، لشکری کامل
از سربازان بی‌رحم را از پادگان‌ها روانه کردند و
به آنها گفتند: "این گرگ‌ها، ماده‌گرگ‌ها و توله
هایشان را نفله کنید!" آنها همچنین به مردم
خاطرنشان می‌کنند(5): هر کاری انجام دهید، هلاک
خواهید شد! شما را هنگامی که مسلحید گیر خواهند
انداخت - مرگ! سلاح‌هایتان را زمین خواهید گذاشت -
مرگ! اگر مقاومت کنید - مرگ! برای زنده ماندن
التماس خواهید کرد - مرگ! به هر کجا که نگاه
کنید: راست، چپ، مستقیم، پشت سر، بالا، پایین، همه
جا - مرگ! شما نه تنها خارج از قانون هستید، بلکه
خارج از بشریت نیز هستید. نه سن و نه جنسیت شما
را نجات نخواهد داد. خواهید مرد، اما قبل از آنکه
بمیرید، از احتضار زنان، خواهران، مادران،
دختران، پسران و نوزدانی که از گهواره گرفته شده
اند، لذت خواهید برد! مجروحانی را خواهی دید که
از بیمارستان بیرون کشیده می‌شوند، آنها را با
شمشیر قطعه‌قطعه می‌کنند و با قنداق تفنگ کارشان را
یکسره می‌سازند. خواهید دید، چگونه برادرانتان
دیوانه‌وار از درد می‌نالند، با پای شکسته و دستان
خون‌آلودشان بر زمین کشیده می‌شوند و همچون انباشت
فاضلاب به گودال پرت می‌شوند. مرگ! مرگ! و پس
از عیاشی وحشیانه و بی‌حرمتی به انبوه اجساد، پس
از کشتار دسته‌جمعی - انتقام! انتقام ناچیزترین و

نفرت‌انگیزترین است: تازیانه، غل و زنجیر، زندان، فقر، توهین، گرسنگی و تمام ظریفترین مظاهر ظالمانه‌ی جنون‌آمیز! آیا مردم تمام این وحشت‌ها را به فراموشی می‌سپارند؟ کمون، "سرکوب شده اما شکست نخورده است" امروز دوباره متولد می‌شود. دوباره متولد می‌شود، نه همچون یک رویای مغلوب، که در خیال خود سرابی زیبا را تصور می‌کند، - نه! کمون هدف نزدیک و قطعی انقلاب آینده شد؛ این ایده در توده‌ها نفوذ کرد، به شعار آنها بدل شد، و تمام مردم را زیر یک پرچم متحد کرد. ما بر این باوریم، که نسل ما یک انقلاب اجتماعی در کمون به وجود خواهد آورد و به استثمار شنیع بورژوازی پایان می‌دهد، مردم را از قیمومت دولت آزاد خواهد کرد، و عصر جدیدی از آزادی، برابری و همبستگی را در تکامل بشر آغاز می‌کند.

II

ده سال می‌گذرد از زمانی که مردم پاریس، با سرنگونی دولت، خائنانی که قدرت را در روز سقوط امپراتوری به دست گرفتند، کمون را تاسیس و استقلال کامل خود را اعلام کردند. (6) و با این حال، این روز درخشان‌ترین روز در خاطره مردم باقی ماند، اگر چه چشم و امید ما به آن معطوف است. در سالگرد هجدهم مارس 1871 پرولتاریای جهان قدیم و جدید این جشن را شکوه‌مندانه به یکدیگر تبریک می‌گویند. فردا غروب قلب صدها هزار کارگر به یاد قیام جسورانه‌ی پرولتاریای پاریس یکصدا خواهد تپید؛ و دست‌های کارگران اروپا، ایالات متحده و آمریکای جنوبی در سراسر مرزها و اقیانوس‌ها به یکدیگر خواهند رسید. ایده‌ای که پرولتاریای فرانسه به خاطر آن در پاریس

خون داد و سال‌های بسیاری در سواحل کالدونیای نو¹ رنج کشید، - یکی از آن ایده‌های عظیم انقلابی است که تمام آرزوهای مردمی که به سمت رهایی حرکت می‌کنند را در قوس پرچم خود حمل می‌کرد. البته، اگر به بررسی حقایق واقعی و ملموسی که کمون پاریس را همراهی می‌کرد، اکتفا کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید، که این ایده به قدر کفایت گسترده نیست و تنها بخش کوچکی از برنامه‌های انقلابی را دربرمی‌گیرد. اما اگر ما به آن انگیزه‌ی درونی که الهام بخش توده‌های مردم هجدهم مارس بود، پی می‌بریم، اگر ما ارزش آرزوهای را که سعی می‌کردند با له کردن تلی از اجساد آن را شکست دهند، می‌دانستیم - اهمیت کامل این قیام را درک و با تمام توده‌های کارگری جهان همدردی می‌کردیم. کمون نه به آنچه که انجام داده است، بلکه به آنچه که برای آینده‌ی نزدیک بشری وعده می‌دهد، جذبه و الهام می‌بخشد.

این نیروی مهارناپذیر جنبش 1871 که همدردی تمام ستمدیدگان را به سوی خود جلب می‌کند، از کجا می‌آید؟ چرا ایده‌ی کمون پاریس برای پرولتاریای تمام کشورها و تمام ملیتها تا این حد جذاب است؟ پاسخ بسیار ساده است. - انقلاب 1871 یک جنبش مردمی بود. به دست مردم آفریده شد، ناگهان در بطن آن زاده شد، و مدافعان، قهرمانان و جانباختگان خود را در میان توده‌های ستمدیده یافت. این ویژگی "رذل"² را هرگز بورژوازی نخواهد بخشید. ایده‌ی اصلی این انقلاب، - هنوز مشخص نشده، اما پیش از این به وضوح ترسیم شده است، - ایده‌ی یک انقلاب اجتماعی بود، که پس از قرن‌ها مبارزه، آزادی و برابری واقعی را به

¹ یا کالدونیای جدید که بعد از سرکوب کمون و اعدام‌های گسترده، 7000 هزار نفر از کموناردها را به این جزیره (در جنوب باختری اقیانوس آرام قرار دارد و تحت کنترل فرانسه است) تبعید کردند.
² Canaille به معنای مردم طبقات پایین

جهان هدیه داد. انقلاب مردمی برای تحقق حقوقشان بود. برخی کسان بیهوده تلاش می‌کنند معنای آن را تحریف کنند و این انقلاب را به عنوان تلاشی ساده برای به دست آوردن استقلال پاریس و در نتیجه تاسیس یک کشور کوچک در فرانسه معرفی کنند. پاریس هرگز به دنبال منزوی کردن خود نبود، همانطور که به دنبال تسلیم بقیه فرانسه با زور اسلحه نبود. نمی‌خواست مانند یک (صومعه) بندیکتین در میان دیوارهای خود پنهان شود، و از یک زندگی تنگ و بسته تاثیر نمی‌پذیرفت. هنگامی که خواستار استقلال شد، هنگامی که تلاش کرد از دخالت هر حکومت مرکزی در امور داخلی خود جلوگیری کند، و آن را وسیله‌ای برای ایجاد یک تحول اجتماعی و پایه‌های تولید مسالمت‌آمیز سازمان آینده می‌دید. پاریس رویای انقلابی در سر داشت، تا از این طریق شیوهی معاصر تولید و مبادله را دگرگون کند، روابط انسانی را تغییر دهد و جامعه‌ای مبتنی بر برابری، عدالت و همبستگی ایجاد نماید. از نظر پاریس، استقلال تنها یک وسیله بود؛ هدف آن انقلاب اجتماعی بود.

و اگر فرایند توفانی انقلاب 18 مارس گسیخته نمی‌شد، اگر مردم پاریس به دستور قاتلان ورسای توسط پرتابه گلوله‌باران و با دشنه شرحه‌شرحه نمی‌شدند، به این هدف خود دست می‌یافت. یافتن زبانی قابل‌فهم، مشخص و رسا برای همه‌ی آنچه که بدون آن انقلاب نمی‌توانست اتفاق بیفتد، هدف اصلی پاریس از همان روز اول آزادی بود. اما ایده‌های بزرگ یک روزه به بلوغ نمی‌رسند، هر اندازه فکر به سختی کار کند، هر چقدر ایده‌های جدید در دوره‌های انقلابی تولید و تبلیغ شوند. آنها به زمان نیاز دارند، تا تکامل یابند، در توده‌ها نفوذ کنند، وارد عمل شوند، و این زمان را کمون پاریس نداشت. کمون در دوره‌ی گذار زاده شد، در آستانه‌ی دو دوره تکامل سوسیالیسم معاصر،

کمون به اجرای وظایف خود نائل نیامد. کمونیسم 1848 که اقتدار و حکومت و حتی مذهب را به رسمیت شناخت، چه چیزی را می توانست به آزاداندیشان 1871 بدهد؟ کجا می شد یک پارسی پیدا کرد، که بپذیرد خود را در پادگان فالانستر³ حبس کند؟ از سویی دیگر، جمع‌گرایی که به دنبال بستن دستمزدها و دارایی‌ها جمع‌ی در یک گاری است نامفهوم مانده، جذابیت کمی دارد و در کاربرد عملی با مشکلات لاینحلی مواجه شد. و کمونیسم آنارشیستی و آزاد تازه در حال پاگرفتن بود؛ این کمونیسم به سختی توانست حملات طرفداران دولت و قدرت را دفع کند. بلا تکلیفی در اذهان حاکم بود، و سوسیالیست‌ها که هدف مشخصی در پیش نداشتند مبادرت به نابودی مالکیت خصوصی نکردند. آنها با تکیه بر این استدلال کلیشه‌ای، اظهار می‌کردند: "پیروزی خود را استوار سازید و سپس خواهید دید که چه می‌کنیم".

پیروزی خود را استوار سازید! اما چگونه می توان بدون دست زدن به مالکیت، کمونی آزاد تاسیس کرد! چگونه می‌توان بر دشمنان فائق آمد، در حالی که مردم هنگامی که اطمینان خاطر نداشته باشند که انقلاب برای بشریت، رفاه مادی، روحی و معنوی به

³ در آموزه‌های سوسیالیسم اتوپیایی شارل فوریه، قصرمانندی است که مرکز زندگی فالانگها است (یک کمون خودبسا متشکل از 1600 الی 1800 نفر می‌شد که برای منافع متقابل هم فعالیت می‌کردند). خود فوریه به خاطر نبود حمایت مالی، هرگز نتوانست یک فالانستری تاسیس کند، اما برخی از پیروان وی موفق به چنین کاری شدند. با این حال، هیچ یک از فالانگ‌ها بیش از دوازده سال دوام نیاورد.

فوریه فالانستر را ساختمانی با طراحی خاص می‌دانست که توانایی ترکیب ویژگی‌های زندگی شهری و روستایی را دارد.

فالانستر از سه بخش - مرکزی و دو جناح (همچون کاخ ورسای) تشکیل شده، بخش مرکزی برای تفریح و کار فکری در نظر گرفته شده است. در آنجا اتاق‌های غذاخوری، پذیرایی، کتابخانه و استودیو قرار دارد. در یکی از جناح‌ها کارگاه و جایگاه‌هایی نیز برای کودکان برای انجام دادن انواع فعالیت‌های پرسر و صدا در نظر گرفته شده. در آنجا به دلیل اینکه کودکان هنگام بازی سرو صدا دارند، اتاقی برای آنها تدارک دیده شده است. جناح دیگر به‌عنوان یک هتل بزرگ با سالن‌های رقص و باله و دیگر سالن‌های هنری برای ملاقات با مهمانان طراحی شده است. انتظار می‌رود که مهمانان برای دیدن اعضای فالانگ‌ها پول پرداخت کنند. این کمک‌ها می‌بایست به خزانه فالانگ‌ها برای حمایت از اقتصاد خودبسای آن واریز می‌شد. همچنین در فالانستر تعداد زیادی ساختمان و فضاهای عمومی وجود دارد.

ارمغان می‌آورد، به سرنوشت انقلاب بی‌تفاوت می‌مانند. آنها کوشش کردند با به تعویق انداختن انقلاب اجتماعی، کمون را تاسیس کنند! در حالی که تنها ابزار تاسیس کمون، انقلاب اجتماعی است! مردم پاریس، با اعلام کمون آزاد، یک اصل عمدتاً آنارشستی را اعلام کردند. اما از آنجایی که در آن زمان هنوز ایده‌های آنارشستی در آگاهی مردم رخنه نکرده بودند، در نیمه راه متوقف ماندند. مردم در کمون خویش به نفع اصل قدیمی قدرت سخن رانند و شورای کمون را همانند مجلس شهر برپا ساختند. از آنجایی که ما پذیرفتیم که حکومت مرکزی مطلقاً نیازی به تنظیم روابط بین کمون‌ها ندارد، آیا بایستی از این امر، ضرورت تنظیم روابط متقابل میان گروه‌های کمون را تشکیل می‌دهند، نتیجه گرفت؟ از آنجایی که ما به ابتکار آزاد کمون‌ها حق ورود به توافق مربوط به واحدهایی که چندین کمون را تشکیل می‌دهند، فراهم می‌کنیم، آیا این حق را از گروه‌های که هر کمون را تشکیل می‌دهند، دریغ خواهیم کرد؟ دلیل وجودی حکومت در کمون بیشتر از حکومت بر کمون نیست. در سال 1871، مردم پاریس، که دولت‌های زیادی را سرنگون کرده بودند، ابتدا علیه نظام حکومتی شوریدند؛ اما نتوانستند خود را از فتیش حکومت رها سازند و حکومتی را نیز بنیان نهادند. ما از عواقب چین‌کاری آگاهیم. کمون فرزندان خود را به مجلس دولتی روانه کرد. آنجا، ناگزیر به رهبری در زمانی بودند که باورشان مستلزم کار مشترک با مردم بود، ناگزیر به استدلال در زمانی بودند که لازم بود دست به عمل زنند، آنها به تمامی به بی‌معنی بودن موقعیت و ناتوانی خویش پی بردند. با ازدست‌دادن کارایی، دور از مردم، در کانون انقلاب، به نوبه‌ی خود ابتکار مردمی را از بین بردند.

کمون در دوران گذار، در دوره‌ی دگرذیسی عمیق سوسیالیسم، در پایان جنگ، در کانونی منزوی، زیر غرش توپ‌ها زاده شد، کمون پاریس لاجرم از بین می‌رفت. اما با ویژگی پرولتری و اندیشه‌های اجتماعی خود، دوران جدیدی را در مجموعه‌ی انقلاب‌ها آغاز کرد و منادی انقلاب بزرگ اجتماعی بود. بورژوازی با کشتار دسته‌جمعی، جنایات وصفناپذیر، توهین‌ها و ناسزاهای شنیع جلادانش بر سر زندانیان، شکافی عمیقی بین خود و پرولتاریا ایجاد کرد. او با انتقام‌گیری و قساوت‌های لجام‌گسیخته حکم مرگ خود را اعلام کرد. مردم اکنون می‌دانند که سروکارشان با چه کسانی است؛ اگر در جریان انقلاب آینده به پیروزی قاطعی دست نیابند، چه چیزی در انتظارشان خواهد بود. هنگامی که فرانسه تحت پوشش شبکه‌ای از کمون‌های شورشی قرار می‌گیرد، مردم دیگر دولتی برای خود انتخاب نمی‌کنند و منتظر دستورات آن نخواهند ماند. با بیرون راندن تمام انگلهایی که روی آن نشسته‌اند، ثروت عمومی را تصاحب خواهند کرد، و طبق اصول کمونیسم آنارشیستی آنها را برای استفاده در اختیار عموم قرار خواهند داد. کمون مالکیت خصوصی، حاکمیت و دولت را از میان خواهد برد، و زندگی خود را بر اساس اصول آزادانه‌ای خواهد ساخت که به ضرب و زور ضرورت به وی دیکته شده است. بشریت با گسستن زنجیرها و شکستن بت‌ها راه خود را به روی آینده‌ای بهتر باز خواهد کرد. در راه‌پیمایی افتخارآمیز خود به سوی فتح آزادی، فراموش خواهد کرد که بردگان و اربابی وجود داشته است و تنها شهدای بزرگی را خواهد پرستید که با خون و رنج خود اساس‌رهایی آن را بنا نهاده‌اند.

جشن‌ها و گردهمایی‌های عمومی سازماندهی شده برای یادبود 18 مارس در تمام شهرهایی که در آن گروه‌های سوسیالیست وجود دارد، قابل توجه هستند، زیرا به وضوح حال و هوای سوسیالیست‌های تمام جهان را بیان می‌کند. اینها جشن کار، جشن پرولتاریا هستند. در این میتینگ‌ها سوسیالیست‌ها ایده‌ها و آرزوهای جدید خود را بیان می‌کنند و درباره‌ی رویدادهای 1871 به بحث می‌پردازند. آنها خود را به ستایش قهرمانی‌های پرولتاریای پاریس و دعوت به انتقام از عاملان ضرب و جرح ماه می‌ها محدود نمی‌سازند. آنها درصدد اثبات اینند که تعصبات درباره‌ی مالکیت خصوصی و قدرت که در آن زمان در سازمان‌های کارگری حاکم بود، مانع اجرای کمون می‌شود، و اجازه نمی‌دهد ایده‌ی انقلاب گسترش یابد و جهان را با پرتوهای حیات‌بخش خویش روشن سازد. سال 1871 درسی برای پرولتاریای تمام جهان بود. آنها فهمیدند که انقلاب آینده‌شان باید چگونه باشد و تعصبات قدیمی را کنار زدند.

قیام آینده‌ی کمون‌ها دیگر یک جنبش کمونیستی ساده نخواهد بود. مردم از کسانی که بر این گمان اند که لازم است کمونی ایجاد کنند و سپس در آن اصلاحات اقتصادی انجام دهند، پیشی گرفته‌اند. آنها می‌دانند، که تنها از طریق یک تحول اجتماعی رادیکال و الغای مالکیت خصوصی، کمون‌های آینده استقلال خود را تضمین خواهند کرد. در روز پیروزی انقلاب اجتماعی، زمانی که حاکمان رانده می‌شوند، و بورژوازی، که اکنون توسط دولت حمایت می‌شود، قدرت خود را از کف می‌دهد - مردم شورشی دیگر حکومت جدیدی را اعلام نمی‌کنند و منتظر نخواهند بود، تا حاکمیت با خرد ویژه‌ی خود، اصلاحات اقتصادی را اعلام کند. مردم مالکیت خصوصی را با سلب مالکیت قهرآمیز لغو خواهند کرد و به نام مردم، تمام ثروت‌های عمومی را که حاصل کار طاقت‌فرسای نسل‌های پیشین

است، در اختیار خواهند گرفت. او زیرزمین‌های مرطوب خود را ترک خواهد کرد، و به خانه‌های روشن بورژوازی می‌رود. او بلافاصله به فرآوری ثروت‌های طبیعی می‌پردازد و کوشش می‌کند از ارزش‌های انباشته‌شده در شهرها بهره‌برداری کند. او خود تولید را به دست خواهد گرفت، و از سرمایه‌ی اجتماعی به گونه‌ای استفاده خواهد کرد که گویی هرگز بورژوازی آن را ربایش نکرده است. هنگامی که سرمایه‌دارن از تولید و صنعت کنار گذاشته شوند، با الغای احتکار سرمایه‌دارنه، که آن را زایل می‌ساخت، (تولید و صنعت) از نو زاده خواهند شد. میشله⁴ می‌گوید: " هرگز در فرانسه به اندازه‌ی جدیت سال 1793، زمین هنگامی که از دست‌ان اربابان⁵ جدا شد، شخم زده نشد". آنان هرگز کار نمی‌کنند، مانند زمانی که کار آزاد شود و موفقیت هر کارگر منبع رفاهی برای تمام کمون خواهد شد.

در میان سوسیالیست‌ها دیدگاه‌های متفاوتی درباره اموال عمومی وجود دارد. مکتب جمع‌گرایان با جایگزینی جمع‌گرایی انترناسیونال قدیمی با دکتترین جمع‌گرایی⁶، به دنبال ایجاد تفاوت بین سرمایه‌ی در نظر گرفته شده برای تولید و سرمایه‌ای با کاربرد رفع نیازهای اولیه است. ماشین آلات، کارگاه‌ها، مواد خام، مسیرهای ارتباطی و زمین از یک سو، خانه‌ها، تولیدات مانوفاکتوری، پوشاک و مواد غذایی از سوی دیگر. اولی می‌بایست مالکیت جمعی باشد، دومی - خصوصی. اما مردم با عقل سلیم خود، متقاعد شده‌اند که این تفاوت‌ها - ظاهری است و تعیین‌مرزبندی آن غیرممکن است. آن‌ها می‌دانند که خانه‌ها ما را پناه می‌دهند؛ زغال و گاز را می‌سوزانیم؛

⁴ ژول میشله - مورخ قرن هجدهم فرانسه

⁵ سینپور

⁶ جمع‌گرایی دکتترینر

غذایی که زندگی ما را تامین می‌کند؛ لباس‌هایی که از ما محافظت می‌کنند؛ کتاب‌هایی که به ما آگاهی و حتی سرگرمی می‌دهند - شرط لازم وجود ما هستند. آنها در موفقیت صنعت و گسترش پیشرفت بشر کم‌اهمیت‌تر از ماشین آلات، مواد خام و سایر موارد تولیدی نیستند. مردم می‌فهمند، که حفظ مالکیت خصوصی در این گونه موارد، به معنای حفظ نابرابری، ستم، استثمار و پیشاپیش فلج نمودن تمام نتایج سلب مالکیت جزئی است. مردم با جهش از موانع جمع‌گرایی نظری، به سوی کمونیسمی پیش می‌روند، که اقتدار را به رسمیت نمی‌شناسد (کمونیسم ضد اقتدارگرا⁷). در مجامع انقلابی، پرولتاریا مدعی حقوق خود بر تمامی ثروت‌های عمومی است و خواستار لغو مالکیت خصوصی هم برای مصرف و هم برای ارزش‌های تولیدی است. نمایندگان توده‌های کارگران می‌گویند: "در روز انقلاب اجتماعی، تمام ثروت‌های طبیعی، تمام ارزش‌های انباشته شده شهرها را در اختیار خواهیم گرفت، و آنها را در دسترس همگان قرار می‌دهیم." "بگذار هر کس، هر آنچه که نیاز دارد از انبوه جامعه بگیرد و مطمئن باشد، که در انبارهای غله‌ی شهرهای ما نان کافی خواهد بود، تا تمام جهان را تا روزهای اعلام آزادی تولید سیر کند، لباس‌های کافی وجود خواهد داشت تا همه بپوشند، و حتی اشیاء تجملی برای تمام دنیا کافی خواهد بود." در یک کلام، توده‌های پرولتاریا از انقلاب می‌خواهند: بلافاصله کمونیسم آنارشستی و سازماندهی آزاد تولید را اجرا کند. این دو نقطه در نهایت مشخص می‌شوند. کمون‌های انقلاب قریبالوقوع، اشتباهات گذشتگان خود را تکرار نخواهند کرد، که با رنج و خون ریخته شده‌ی خویش راه بشریت را به سوی آینده‌ای بهتر باز کردند.

در میان سوسیالیست‌ها دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی دولت وجود دارد. برخی می‌گویند، که در روز انقلاب، می‌بایست حکومتی تشکیل و قدرت به آن منتقل شود. مقتدر و مصمم، با صدور احکام مقتضی و نظارت شدید بر اجرای آنها انقلاب خواهد کرد. دیگران می‌گویند - "توهمی غم‌انگیز است!" . "حکومت مرکزی، متشکل از عناصر ناهمگون که برای اداره‌ی یک ملت فراخونده شده است، مانعی برای انقلاب خواهد بود، زیرا به دلیل ماهیت قدرت باید محافظه‌کار باشد. ناتوانی در ایجاد روحیه‌ی انقلابی در کمون‌های عقب مانده، مانع توسعه‌ی انقلاب در کمون‌هایی می‌شود که جلوتر از جنبش هستند. در داخل همان کمون‌های شورشی دولت یا حقایقی که قبلاً به ظهور رسیده‌اند، تحریم خواهند شد و در نتیجه زائد و حتی زیان‌بار می‌شوند؛ یا مطابق اراده‌ی خود عمل خواهند کرد، یعنی تنظیم کردن آنچه می‌بایست آزادانه توسط مردم انتخاب شود، نظریه‌هایی را به کار می‌گیرند، که در راستای نیروی خلاق آزادانه‌ی ارگانیسم اجتماعی عمل کنند، و اشکال جدیدی از زندگی اجتماعی ایجاد کنند. افرادی که در راس قدرت هستند، در دفاتر خود زندانی شده‌اند، آن توانایی و نیرو را صرف بحث‌های بیهوده خواهند کرد، که در فعالیت مشترک با مردم می‌توانستند در پایه‌گذاری آن سازمان‌های جدید ضعیفی که نیاز به عمل واقعی دارند، مورد استفاده قرار دهند، حکومت مانعی برای رشد عقلانی بشر خواهد بود". گویی که این استدلال طبیعی و منصفانه نیست، زیرا با تعصبات دیرینه برخورد می‌کند و از سویی دیگر با آن کسانی که از حمایت حکومت مذهب در کنار مالکیت مذهب و خدای مذهب سود می‌برند، مخالفت می‌کند. خدا، مالکیت و حکومت - خطرناکترین موانع انقلاب آینده هستند. با این حال، این تعصبات به شدت متزلزل شده‌اند. پرولتاریا می‌گویند: "ما امور خود را بدون دخالت

حاکمان خواهیم ساخت. و نیازی به قیمومت کشیش، مالک و حاکم نداریم. آنارشیست‌ها به نوبه‌ی خود وجدانه با پرستش این اصول مبارزه می‌کنند، و باید در این امید بسر برد که تا آغاز روزهای انقلاب این امور به اندازه‌ی کافی متزلزل شده باشند، تا توده‌های پرولتاریا را به مسیر اشتباهی سوق ندهند.

با این حال، شکاف قابل توجهی در فعالیت اتحادیه‌های انقلابی وجود دارد. مسئله این است که تقریباً هیچ کاری برای روستاها انجام نشده است. همه چیز به شهرها محدود شده است. به نظر می‌رسد، روستا برای کارگران شهری وجود ندارد. سخنرانان در سخنرانی‌های خود حتی از ذکر روستا و زمین خودداری می‌کنند. با غفلت از آرزوهای دهقانان، از گفتن درباره‌ی آنها خودداری می‌کنند. آیا باید ثابت کرد که این کار چه اندازه خطرناک است؟ - رهایی پرولتاریا تا زمانی که جنبش انقلابی روستاها را فرا نگیرد، متحقق نمی‌شود. قیام اگر مورد استقبال دهقانان واقع نشود، یک سال دوام نخواهد آورد. وقتی که مالیات و عوارض لغو شوند، به طور حتم، دهقانان مزیت‌های انقلاب را درک خواهند کرد. اما بسیار شتابزده خواهد بود که روی این واقعیت حساب باز کرد که ایده‌های انقلابی بدون تبلیغات قبلی از شهرها به روستاها نفوذ می‌کنند. باید دریافت، که دهقان چه خواسته‌هایی دارد، دیدگاه‌های او درباره مالکیت زمین چیست و انقلاب قریبالوقوع را چگونه درک می‌کند. او را باید با فعالیت‌های پرولتاریای شهری آشنا و به او ثابت کرد، که آنها به کشاورز آسیبی نخواهند زد. لازم است که کارگران با احترام به دهقان عادت کنند و دست در دست او نهند. کارگران باید در روستاها تبلیغ کنند. در هر شهر باید یک سازمان کوچک ویژه، شاخه‌ای از اتحادیه ارضی، برای تبلیغ در میان دهقانان وجود داشته

باشد. لازم است که با این تبلیغات نیز همانند تبلیغات در مراکز صنعتی برخورد شود. موفقیت انقلاب به این بستگی دارد. تنها روزی که کارگر و کشاورز، دست در دست هم، برای کسب برابری برای همه جهان حرکت کنند، انقلاب جهان را فتح خواهد کرد و خوشبختی را برای بشریت، چه در کلبه‌ی دهقانی محقر، و چه در سازه‌ی باشکوه مجتمع‌های صنعتی بزرگ به ارمغان خواهند آورد.

به همت روبرت سپانیان

- این مقاله سال 1885 به زبان فرانسه نوشته شده و در سال 1906 به روسی ترجمه شده است.

عنوان مقاله ترجمه ای است از:

Речи бунтовщика — Глава 11. Парижская Коммуна

автор Пётр Алексеевич Кропоткин, переводчик неизвестен